

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

امروز مجمع سه عنوان است؛ بنابر قول غیر مشهور روز مباهله روز بیست و پنجم است
نه بیست و چهارم، این یک عنوان و هم‌چنین روز نزول «هل أتى» است سوره مبارکه هل
أتى و آیات مربوط به اهل بیت علیهم السلام و هم‌چنین اگر امروز روز مباهله باشد آیه‌ی
شریفه «ولیکم الله» و اعطاء امیرالمؤمنین سلام الله علیه در حال نماز انگشتر
مبارک‌شان را به سائل، در حقیقت عید بزرگی است و از ادعیه وارده‌ی در این روز؛ روز
مباهله معلوم می‌شود که درهای آسمان به روی حوائج حاجت‌مندان انشالله مفتوح است
و این دعایی هم که در روز مباهله ذکر شده خیلی پرمغز و پر مضمون است انشالله با
قرأت آن و خواسته‌ها از خدای متعال به برکت این انوار طیبیه انشالله مستجاب بشود و
انشالله دنیا و آخرت و برزخ ما نورانی بگردد.

بحث در این قرینه بود برای این‌که مقصود از این حدیث شریفه رفع شبهه موضوعیه و آن
این که رفع و وضع دو مفهوم متقابل هستند و یردان فی مورد واحد، مثل متناقضین
می‌مانند، آن‌چه مرفوع می‌شود که موضوع است پس بنابراین براساس این مسأله این‌جا
هم باید این مفاد، این مطلب ملحوظ نظر باشد این مقدمه اول.

مقدمه دوم چون دارد «رفع عن امتی» یعنی از عهده امت، از ذمه اُتمم برداشته شده
پس بنابراین محل رفع عبارت است از عهده و ذمه امت.

مقدمه سوم این است که آن‌چه که در عهده می‌آید و بر عهده گذاشته می‌شود آیا حکم
است یا فعل است و ترک است؟ فعل و کار را به عهده انسان می‌گذارد و حکم سبب
گذاشتن است، خود حکم بر عهده انسان گذاشته نمی‌شود، نماز خواندن، روزه گرفتن، امر
به معروف کردن، نهی از منکر کردن؛ این‌ها بر عهده انسان گذاشته می‌شود نه وجود
این‌ها، بله وجوب دارد یعنی به عهده گذاشته می‌شود. پس بنابراین موضوع در عهده
می‌شود فعل، بنابراین «رفع ما لایعلمون» یعنی رُفع آن فعلی که در عهده شماست در
هنگام جهل و عدم معرفت شما به آن برداشته شده، و گفتیم وقتی فعل باشد مراد،
می‌شود شبهه موضوعیه. این هم قرینه دیگری است که شیخ اعظم ولو ذکر نفرموده اما
نصراً لمذهب شیخ می‌شود گفت این را و بزرگانی فرمودند.

محقق خوبی قدس سره در جواب این قرینه فرموده اگر این مقدمه ثانیه درست باشد...
حالا به بیان من این مقدمه ثانیه اگر درست باشد بله، «رفع عن امتی» معنایش این باشد
که از ذمه امت برداشته شده، این حرف درست است که پس مقصود فعل است؛ ولی نه
ظاهر امر این است که ظرف رفع اسلام است «رفع عن امتی» یعنی از... چرا؟ به خاطر
همین اُمتی یعنی در مقابل اُمت‌های دیگر و ادیان دیگر در دین من برداشته شده، در دین

چی گذاشته می‌شود در دین که فعل نیست احکام است، قوانین است. دین جای وضع احکام است، جای وضع دستورات است، قوانین است پس بنابراین می‌تواند مقصود از «ما» همین احکام و قوانین باشد و رفع هم به همین می‌خورد یعنی رفع قوانین و احکام و دستوراتی که نمی‌دانید آن‌ها را. بنابراین از این راه نمی‌شود مسلک شیخ، بلکه خلاف مسلک شیخ با این اثبات می‌شود، نه این‌که نصرت مذهب شیخ باشد. این فرمایش محقق خویی قدس سره.

س: خود همین عن امتی خودش می‌گوید یعنی این‌که برعهده این آقا است، برعهده همان فعل است دیگر. می‌گوییم عن امتی اتفاقاً دلیل براین است که بر فعل است دارد می‌گوید از گردن این‌ها برداشته‌ایم این یعنی فعل است دیگر، فعل را برمی‌دارند.

ج: بله، حالا همین فرمایشی که ایشان می‌فرمایند قبل از ایشان به زمان، قبل از ایشان مقرر محترم قدس سره که علی القاعده شهید شدند ایشان؛ مرحوم آسید سرور که بردند ایشان را آن زمان شوروی سابق و معلوم نشد که بالاخره و ظاهراً دیگر شهید کردند ایشان را، رضوان الله علیه. خیلی مطلومانه و خیلی ایشان خوش قلم و خوش فهم است. مصباح الاصول غلق عبارتی ندارد، خیلی خوش بیان است و مطالب را خوب تلقی کرده است، نه تطویل دارد و رسا هم هست. با احترام ایشان می‌فرمایند «هكذا ذكر سيدنا الاستاد العلامة دام ظلّه و في ذهني القاصر إنه يمكن أن يدعى أنّ قوله (ص) عن امتي قرينه على أنّ طرف الرفع ذمة الامة قبلاً للأمم السابقة لا الدين الاسلامي في مقابل الاديان السابقة» نفرموده رفع، یک وقت می‌گوید «لا رهبانية في الاسلام، لا نشر في الاسلام، لا ضرر في الاسلام» این عبارات را داریم، اینجا روشن است. خود عبارت دارد می‌گوید فی السلام، اما اینجا دارد می‌گوید «رفع عن امتی» بله در محیط اسلام دارد گفته می‌شود و این یکی از قوانین خود اسلام است، این درست، خود این مطلب که در این روایت دارد ذکر می‌شود یکی از قوانین اسلام است، حالا ما باید برویم به محتوای این قانون نگاه کنیم. این قانون دارد چی می‌گوید؟ این قانون دارد می‌گوید از ذمه‌ی امت من برداشته شد. ما باید اینجا را ملاحظه کنیم که در ذمه‌ی امت چه چیزی می‌شود گذاشته شود؟ فعل گذاشته شود پس همان هم برداشته می‌شود. بنابراین، این مطلب را باید قبول بکنیم که ظاهر روایت شریفه همان‌طور که مقرر معظم رضوان الله علیه فرموده تمام است و عجب این است که ببینید یک جمله «رفع عن امتی» آقا خویی این را قرینه قرار می‌دهد بر آن طرف مطلب و ایشان همین را قرینه قرار می‌دهد بر این طرف مطلب و ظاهر این است که حق با همین مقرر محترم است که در این جاست. این یک جواب.

جواب دوم این است که سلمنا، همان جواب مشترکی که داده می‌شد، فعل در تقدیر است، بخاطر این قرینه که شما می‌گویید فعل در تقدیر است، فعل مقصود است از «ما» اما همان‌طور که گفتیم فعل بودن ملازمه ندارد این‌که شبهه موضوعیه محسوب بشود دو الحکمیة. پس بنابراین از این راه هم می‌توان مسأله را حل کرد و جواب داد.

این هم دو قرینه دیگری بود که در کنار فرمایشات شیخ اعظم به آن استدلال می‌شد برای این‌که مراد از حدیث شریف شبهات موضوعیه است و تخلصنا از این قرائن و شواهدی که اقامه شده.

حالا در مقام روایتی است که شیخ اعظم قدس سره به این روایت توجه داشتند و این روایت بسیاری از حرف‌های گذشته؛ هم تقریب گذشته و قرائنی که ایشان اقامه کردند این‌ها را زیر سوال می‌برد فلذا بحث از این روایت اینجا همان‌طور که شیخ توجه به آن

داشتند مهم است.

این روایت روایتی است که صاحب وسائل از دو کتاب نقل می‌کند در باب دوازده از کتاب ایمان حدیث... ببخشید باب دوازده، حدیث دوازده. هم باب دوازده است هم حدیث دوازده است کتاب ایمان باب دوازده حدیث دوازده از محاسن برقی نقل می‌فرمایند.

«و عَنْ أَبِيهِ؛ احمد بن محمد بن خالد برقی «عن أبيه» یعنی محمد بن خالد برقی.

«عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي تَصْرِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع»

خیلی سند معتبر و نورانی است «صفوان بن یحیی، احمد بن محمد بن محمد بن ابی نصر» این‌ها از اجلای اصحاب هستند. خود احمد بن محمد بن خالد هم که معلوم است. البته پدرش که محمد بن خالد باشد هم توثیق دارد، هم خیال شده تضعیف دارد چون نجاشی درباره‌اش فرموده ضعیفٌ فلذا بعضی‌ها می‌فرمایند آن توثیق و این جرح تعارضاً تساقطاً. حال محمد بن خالد برقی مجهول است. حالا که جوابش این است که اگر به نجاشی مراجعه کنید آن‌جا دارد که «ضعیفٌ فی الحدیث» بعد می‌گوید در تاریخ و ادبیات و فلان و این‌ها قوی است. این عبارت نشان می‌دهد که می‌خواهد بگوید در علم حدیث، نه این‌که ضعف داشت در این که وثاقت نداشت، این در مقابل آن مهارت و قوتی است که در آن علوم دارد پس این‌جا باید آدم توجه کند، همین ضعیفٌ را تا دید ببیند بعدی دارد قبلی دارد.

سؤال: ...

جواب: یعنی در علم حدیث زیاد حدیث ندارد مثل محدثینی نیست که اطلاعات زیادی داشته باشد از احادیث و در هر بابی در هر مطلبی ایشان حدیث داشته باشد، یا این‌که در فقه الحدیث مثل مثلاً بزرگانی که در حدیث قوی بودند در مضامین و مفاهیم احادیث آن‌جور مقامی را ایشان ندارد.

سؤال: ...

جواب: این یک جور عبارت است که عبارت آذری عربی می‌شود. عبارت عربی ما این جوری نیست. ما همه‌مان بخواهیم بگوییم همین جورها می‌شود.

سؤال: ...

جواب: بله عبارت هست، مثلاً می‌گوید ضعیفٌ فی الفقه ماهرٌ مثلاً فی الرجال، فی الادب. این جور عبارت‌ها....

سؤال: ... شما می‌گویید ضعیفٌ فی الحدیث، مثل مثلاً بزنتی نیست.

جواب: نه، این ضعیفٌ فی الحدیث را داریم معنا می‌کنیم. حالا ایشان گفتند ضعیفٌ فی الحدیث است یعنی در فقه الحدیث مهارتی ندارد؟

سؤال: اصلاً محدث... آن که توی روای مهم است همین حیث حدیثی اوست، وقتی می‌گوید در حدیث ضعیف است یعنی ...

جواب: نه معنای ضعیف... ببینید اگر نبود آن تتمه کلام حالا محتمل بود بگوییم ضعیفٌ فی

الحديث یعنی این و اما حالا که این تتمه را دارد هم چنین ظهوری ندارد، علاوه بر این که اصلاً دأب آفایان معمولاً نیست که وقتی بخواهند بگویند ضعیف یا ثقة متعلق برایش بگویند. این ضعیف ضعیف‌هایی که در رجال هست کجا گفتند ضعیف فی الحديث. ضعیف یعنی موثق نیست، حرفش را نمی‌شود باور کرد. کما این که وقتی می‌گویند ثقة نمی‌گویند ثقة فی الحديث. پس این جا که گفته فی الحديث، می‌خواهد بگوید فی علم الحديث، نه در حدیث یعنی حدیث کردن و سخن گفتن و مطلب نقل کردند. حالا برای این که با شما در نهایت... اگرچه ظهور همان است، دست از ظهور بر نمی‌داریم. فوقش این است که عبارت مجمل می‌شود.

سؤال: ضعیف فی الحديث را شما می‌گویید یعنی تضعیف نیست؟

جواب: نه. تضعیف به این معنا، تضعیف در وثاقتش نیست.

سؤال: ... نباشد بگوید ضعیف فی الحديث یعنی شما می‌گویید تضعیف نیست؟

جواب: معلوم نیست.

سؤال: معلوم نیست که یعنی

جواب: شاید همین مقصودش باشد همین معنا.

سؤال: شاید ...

جواب: نه می‌گویم حالا شما نگاه کنید. آن جا که ذیل را می‌خواست..... این تتمه کلام را دقت بفرمایید.

این جا حتماً عبارت نجاشی ظاهرش همین است یعنی در مقابل آن علوم می‌خواهد بگوید در علم حدیث ضعیف است. حالا از این صرف نظر بکنیم و می‌گوییم عبارت محتمل الامرین است، کما این که آن جایی که بگوید ضعیف، اگر در باره کسی گفته بشود ضعیف فی الحديث و دیگه تتمه‌ای نباشد که در علوم دیگری ذکر کردند، آن جا محتمل الامرین می‌شود. پس بنابراین ما یک توثیق داریم برای محمد بن خالد، یک تضعیفی و یک عبارتی داریم که مردد است بین این که خودش را دارد تضعیف می‌کند به معنای این که وثاقت ندارد یا این که نه مهارتش را در علم حدیث دارد تضعیف می‌کند. بنابراین ثابت نمی‌شود معارضی برای آن توثیق، آن توثیق هست معارضی لم‌یثبت، چون عبارت معارض مردد بین الامرین است و به این جهت بزرگان... معمول بزرگان محققین و مدققین مثل محقق خویی و امثال ذلک این جا می‌گویند اشکالی ندارد به همین بیاناتی که عرض کردیم.

«جميعاً» یعنی هم صفوان، هم احمد بن محمد بن ابی‌نصر جميعاً عن أبی الحسن (ع)، که یا ابا الحسن کاظم (ع) است یا ابا الحسن الرضا (ع).

«فِي الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ فَيُخْلَفُ بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَ صَدَقَةٍ مَا يَمْلِكُ أَوْ يَلْزُمُهُ ذَلِكَ...»

مجبور می‌کنند، مکرهش می‌کنند مردی را بر این که قسم بخورد در یک واقعه‌ای. او هم قسم می‌خورد به این که اگر من فلان کار کردم یا نکردم زوجه‌ام مطلقه باشد، بندگانم آزاد باشند «و صدقة ما يملك» و هر ما يملکی که دارم من الخرد و الدرشت همه

را صدقه بدهم. «أ يلزمه ذلک؟» قسم خورده ديگه.

«فَقَالَ لَا» حضرت فرمودند نه. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَحْطَطُوا.» حضرت فرمود نه، بعد استدلال کردند اين جمله‌ای که فرمودند «قال رسول الله» همین جوری نبوده که حدیثی بخواند بی‌تناسب. در حقیقت این «لا» از فرمایش پیغمبر استفاده می‌شود و شاید معمولاً ائمه علیهم السلام حالا الزامی ندارند که استدلال بکنند اما این حرف چون در عامه این چنین است که آن‌ها می‌گویند قسم به طلاق و عتاق و این‌ها يلزمه. حضرت می‌فرماید «لا يلزمه» برای این که این دستش پر باشد اگر با آن‌ها برخورد کرد یا قضیه باز طرف آن‌ها است، استدلال داشته باشد، بگوید این حرف شما که می‌گویید «يلزمه» باطل است چون پیغمبر یک چنین چیزی فرموده. آن‌ها هم همین طور که قبلاً شاید عرض کردیم این روایت «رفع عن امتی» در روایات هم از پیغمبر اکرم(ص) ظاهراً نقل شده.

سؤال: وُضع است.

جواب: بله این روایت وُضع است. «وضع عن امتی» همان معنای رُفع می‌دهد.

در باب شانزدهم صاحب وسائل حدیث ششم این روایت را از احمد بن محمد بن عیسی فی نوادره، نوادر احمد بن محمد بن عیسی الان هست، موجود است و منسوب به ایشان است. ایشان این جوری نقل کرده:

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ فَيَخْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَ صَدَقَهُ مَا يَمْلِكُ أَيْلَازُهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَا تُمْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَحْطَطُوا.»

سؤال: ...

جواب: یعنی ثم بعد از این که فرمایش را فرمودند، این کلام را هم فرمودند. معلوم است این کلامی که فرمودند برای استشهاد و استدلال بوده، به همان توضیحی که دادم که دست این آدم پر باشد و الا با همان که می‌فرمایند «لا» مسأله تمام است.

سؤال: ... که بین این دو تا کلام ربطی نبوده.

جواب: نه، ظاهرش این طوری نیست، ثم یعنی ... یا می‌گفت در مجلس دیگری.

این روایت در دو منبع مهم یکی محاسن برقی، یک نوادر احمد بن محمد بن عیسی ذکر شده. حالا شیخ اعظم می‌فرماید امام(ع) این جا استدلال کردند به این روایت برای چی؟ برای رفع حکم، یعنی عدم الزام و این که این جا وفاء به این یمین واجب نیست. برای عدم وجوب وفاء به یمین حضرت استدلال فرمودند. پس این نشان می‌دهد که مرفوع در این روایت خصوص مؤاخذه نیست که ما این پای می‌فشرديم در آن تقریب اول شیخ نه. و باز از این روایت شریفه استفاده می‌شود به این که آن حرفی که زده می‌شد که اختصاص به شبهات موضوعیه دارد، نه این که شبهه موضوعیه نیست، از شبهه حکمیه دارد سؤال می‌کند. پس این جا که شبهه موضوعیه نیست که آیا کسی که قسم می‌خورد به عتاق و طلاق و صدقه ما یملک، آیا بر او لازم است یا لازم نیست، این حکم شرع را دارد سؤال می‌کند. امام به این روایت استدلال کردند برای شبهات حکمیه. پس این که

شما زحمت کشیدید، قرائن آوردید بر این که مراد از این روایت شبهه موضوعیه هست نه، خلاف فرمایش امام... استفاده امام است.

سؤال: ... یک قرینه خارجی است، شبهه حکمیه است نه شبهه موضوعیه.

جواب: چطور شبهه موضوعیه است. دارد می‌گوید آقا این مسأله‌ای که سؤال کرده که در آن شک و شبهه‌ای نیست. مسأله‌اش این است که من قسم خوردم بر عتاق و طلاق و صدقه دادن ما یملک. آیا بر من لازم است؟ شبهه موضوعیه نیست، در اثر اشتباه امور خارجی نیست، در اثر این است که نمی‌داند حکم شرع، حکم اوفوا بالیمین این جا هست یا نیست. به حکم شارع این جا هست یا نیست. شبهه حکمیه است.

سؤال: پس یک قضیه خارجی بشود می‌شود شبهه موضوعیه دیگه؟

جواب: قضیه خارجی که این جوری نیست....

سؤال: حاج آقا بحث شبهه نیست اصلاً. این جا توی بحث ما اضطروا و ما اخطئوی است.

جواب: او از شبهه حکمیه سؤال کرده.

سؤال: ... شبهه حکمیه است یا شبهه موضوعیه است در «ما لایعلمون» است که ما لایعلمون مجهول است، آن جهل و شبهه در موضوع متعلق شک و جرح یا متعلق شک و جرح حکم است. اصلاً ... ما لایعلمون است فقط.

جواب: دیگه حالا تتمه‌اش قیاس...

سؤال: اکراه فعلی است که اکراه می‌شود...

جواب: این فرمایش شما درست است، از اکراه است اما وحدت سیاق دیگه. وحدت سیاق در نظر شیخ اعظم این جوری بود، همه گفتاری‌ها از وحدت سیاق برای شیخ پیش آمد. می‌گوید وقتی امام(ع) در ما اکرهوا علیه یا ما استکرهوا علیه فرمود شبهه حکمیه را دارد دلالت می‌کند، اختصاص به شبهه موضوعیه ندارد شما به چه دلیل به وحدت سیاق می‌گویید این جا هم این جوری است، یا می‌گویید مؤاخذه در تقدیر است.

سؤال: حاج آقا حد وسط توی وحدت سیاق این بود که ما این امورات را فعل بگیریم. وقتی که گرفتیم از این حد وسط منتقل می‌شویم که در ما لایعلمون قطعاً حکم نیست، چرا؟ چون حکم فعل است و فعل فقط تناسب دارد با شبهه موضوعیه. از این ما منتقل می‌شدیم به این ور ... شبهه موضوعیه را استفاده نکردیم. ما بالمبشاره فقط این را فهمیدیم که مراد جدی مقصود فعل است حالا که فعل است در اقطعوا و ما اضطروا و بسیاری از این‌ها فعل خارجی است، در ما لایعلمون فعل چون مجهول است، لایعلمون است شبهه موضوعیه است. ما بالمبشاره نمی‌فهمیدیم شبهه موضوعیه است. ... پس ما اقطعوا هم شبهه موضوعیه است در حالی که از شبهه حکمیه پرسیده پس سیاق به هم می‌خورد ... شبهه حکمیه است.

جواب: عرض می‌کنم به این که حالا اولاً شما می‌خواهید جواب بدهید از این روایت یعنی بگویید منافاتی با فرمایش شیخ ندارد، این را می‌خواهید بگویید دیگه، حالا هم دارید....

سؤال: ...

جواب: من عرضى که این جا نداشتم، من دارم عرض می‌کنم فعلاً در مقابل فرمایشات شیخ این روایت وجود دارد و به حسب این روایت گفته می‌شود آن حرف‌ها تمام نیست هنوز در مقام این وارد نشدیم که این گفته تمام است یا تمام نیست. نقل کفری را داریم مثلاً می‌کنیم. حالا شما می‌خواهید جواب بدهید الان در اثناء توضیح اشکال و آن چیزی که این جا هست.

پس بنابراین به این روایت استدلال شده به این که آن حرف‌ها ماسبق تمام نیست چون امام علیه السلام در این جا استدلال کردند به این روایت برای رفع حکم آن هم حکم نه در شبهات موضوعیه، حکم در شبهات حکمیه. پس بنابراین وقتی این چنین شد هم معلوم می‌شود مؤاخذه نیست فقط؛ یا حکم است یا جامعی است که مؤاخذه ... دو؛ معلوم می‌شود این روایت دیگه اختصاص به شبهات موضوعیه ندارد، وحدت سیاق دارد. این جا شبهه حکمیه بود ما لایعلمون هم می‌شود شبهه حکمیه باشد. اگر بخواهد این جا شبهه حکمیه را شامل بشود، در ما لایعلمون شبهه حکمیه نباشد موضوعیه باشد باز اختلاف سیاق پیش می‌آید. این جمله‌ها یک جا برای شبهه حکمیه می‌شود یک جا برای شبهه موضوعیه می‌شود و سیاق به هم می‌خورد. پس بنابراین با توجه به این روایت دیگه آن استظهارات و آن قرائنی که ما به آن اعتماد می‌کردیم آن‌ها دیگه ناتمام است و به عبارتی آخری این روایت حاکم بر آن روایت «رفع عنی امتی تسعه» می‌شود. یعنی شارح آن می‌شود، مبین آن می‌شود، مفسر آن می‌شود. اگر ما خودمان بودیم و آن روایت «رفع عنی امتی تسعه» به آن قرائن مذکوره آن حرف‌ها را می‌زدیم ولی خود شارح آمده دارد تفسیر می‌کند حرفش را و بیان می‌کند که به دلالت التزام.... چون این استدلال به دلالت التزام می‌گوید پس مقصود از این رفع، از حدیث رفع این است. پس حکومت دارد. این بیان ایشان.

مرحوم شیخ اعظم قدس سره مجالی و جوابی بر این اشکال ندیدند جز این که بفرمایند... فرموده که بله.... ولی این روایت فقط برای سه تا از این‌ها است. شاید توی این روایت که این جا حضرت ابوالحسن(ع) نقل کردند که پیامبر فرمود این جا این جوری باشد اما در آن «رفع عن امتی تسعه» نه. آن جا به آن قرائنی که ما گفتیم آن مفاد باشد.

سؤال: ... دو تا روایت باشد؟

جواب: بله. دو بیان است، دو روایت است. این جایی که... چون می‌دانید که، همین طور که این باب شانزده را که مراجعه بفرمایید...

سؤال: ...

جواب: شانزده از کتاب الایمان.

در آن جا روایت سوم می‌گوید «قال عن ابی عبدالله(ع)» سند می‌رسد به عن ابی عبدالله(ع)، سند از همان نوادر احمد است.

«قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَضِعَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سِتُّ الْخَطَا وَالتَّسْيَانُ وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اصْطُرُّوا إِلَيْهِ.»

باز روایت چهارم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عُفِيَ عَنْ أُمَّتِي ثَلَاثُ الْخَطَا وَ الثَّسْيَانِ وَ الْإِسْتِكْرَاهُ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ فِيهَا رَابِعَةٌ وَ هِيَ مَا لَا يُطِيقُونَ.»

باز روایت پنجم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَا وَ الثَّسْيَانِ وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»

بعد آن حدیث آخری هم، همان حدیث ششم که خواندیم. یعنی بعضی جاها چهار تا، بعضی جاها سه تا، بعضی جاها شش تا، بعضی جاها نه تا و این ممکن است که پیامبر(ص) در موارد مختلف تعداد مختلفی فرمودند. بعضی وقتها فرمودند سه تا، بعضی وقتها فرمودند چهار تا مثلاً، بعضی وقتها شش تا، بعضی وقتها نه تا. هر کلامی خودش را باید محاسبه کرد، اینها که مانعة الجمع هم نیست. آن کلامی که سه تا را فرموده آن جا بله، این شارح و حاکم و مبین را دارد. به قرینه استدلال امام(ع) که اگر استدلال امام هم نبود آن جا حتماً می‌گفتیم فعل مقصود است چون «ما استکرهاوا علیه» فعل است که استکراه بر آن می‌شود نه حکم. اما با تفسیر امام و وجود مفسر و حاکم، می‌گوییم آن‌ها. اما در آن روایتی که نه تا هست این جا که نسبت به این ما مفسری نداریم. ما باید به ظهور عمل کنیم. توی این روایت حضرت این جوری می‌فرمایند، آن جا آن جوری و این‌ها تهافت که ندارد که. اقل و اکثر می‌شود، یا متباین. این جا احکام می‌شود، این جا فقط این می‌شود و شبهات موضوعیه می‌شود. این جا شبهات موضوعیه را می‌گوید، آن جا شبهات حکمیه را می‌گوید، این‌ها با هم تنافی و تناقض که پیدا نمی‌کنند. هر روایتی را به حسب خودش معنا می‌کنند. بعد شیخ فرموده فتأمل. این فتأمل ظاهراً فتأمل تدقیقی نباشد، فتأمل تمریضی است که... چون فتأمل‌ها دو قسم است دیگر؛ گاهی می‌خواهد بگوید تأمل کن بی‌خود اشکال نکنی و دقت کن. گاهی هم می‌گوید فتأمل یعنی خودم متوجه‌ام اینجا یک اشکالی دارد شما دقت کن آن اشکال را به دست بیاور. ظاهر فتأمل فتأمل تمریضی است و ظاهر این است که حضرت آن جا که می‌فرماید نه تا جمع بین همه آن‌هایی که آن جا فرموده نه تا. بعد حالا به حسب موارد مختلف بخشی از آن‌ها به نیازهایی که بوده در موارد مختلف ذکر شده. نه این که هی جاها می‌تواند حضرت عبارات مختلف... گاهی فرمودند چهار تا، گاهی فرموده باشند سه تا، گاهی فرموده باشند... این امر مستبعدی است، خلاف ظاهر است و ظاهر این است که همان شش تا است. و وقتی همان شش تا باشد قهراً آن وقت این فرمایش... امام استدلال فرمودند. این یک جواب که شیخ اعظم خواستند بدهند و ما بیاوریم.

سؤال: ... چندین حدیث در مورد یک مطلب آمده مثل یک جا گفتند ...

جواب: نه، آن با این جا فرق می‌کند. آن‌ها افضل‌ها نسبی است و در جاها می‌تواند نسبت به موضوعات مختلف فرمودند. اما این جا پیامبر فرموده «رفع عن امتی تسعة» شمرند این‌ها را. همین‌ها را می‌بینیم هی جاها می‌تواند دیگر هم گفته شده، همین‌ها است و ظاهر این است که همین فقرات و مواردی که در این جا شمرده شده حالا به مناسبت‌هایی که هر جا احتیاج بوده آن چند تا از آن‌ها را هم در جاها می‌تواند دیگر فرمودند.

سؤال: در جاهایی دیگر هم فرمودند که مؤاخذه‌ای بر آن‌ها نیست. یعنی توی همان روایت...

جواب: نه توی هیچ جا مؤاخذه ندارد.

سؤال: فرموده که «ذلک فی کتاب الله ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا ربنا و لا تحمل علينا....»

جواب: بله بله. ذلک یعنی چی؟ ذلک به کجا می‌خورد. کل حدیث را بخوانید.

سؤال: «رفعت عن امتی اربع خصالٍ ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ما اضطروا الیه و ما نسی» این چهار تا را آورده و بعد استدلال کرده به مؤاخذه.

جواب: «لا تحملنا» یعنی به گردن‌مان نگذار. همان تکلیف آن‌ها، این که مؤاخذه نیست. همان تکلیف آن‌ها است. پیغمبر می‌خواهد بفرماید این را هم از کتاب خدا آوردم و فهمیدم. از کتاب خدا «و لا تحملنا ما لا طاقه لنا» یعنی چیزهایی که طاقت نداریم به گردن ما نیانداز، یعنی تکلیف نکن به ما. منافاتی ندارد با این که حکم باشد.

سؤال: ...

جواب: شما جواب کی را دارید می‌دهید؟ شیخ فرموده. ببینید حرف این جا بود که شیخ فرموده شبهات موضوعیه است و مؤاخذه در تقدیر است، حکم نیست. حالا اشکال این است که بابا شیخ خودش توجه داشته می‌گوید چنین روایتی داریم. این روایت با حرف ما سازگار نیست، پس بنابراین باید جواب بدهیم، آیا جوابی می‌توانید بدهید که حرف شیخ درست باشد آن حرف‌ها و این روایت هم منافاتی با آن نداشته باشد. این جواب را باید بدهید. اما اگر شما اقوال دیگری می‌گویید، حرف‌هایی دیگری می‌گوید که کاری به فرمایش شیخ ندارد. بله کسانی که می‌گویند حکم این جا در تقدیر است، با روایت هم خیلی منسجم است و منافاتی ندارد اما شیخ دو تا حرف فرموده که در خصوص مؤاخذه است لا غیر. دو؛ برای شبهات موضوعیه است رفع ما لایعلمون، لا غیر. می‌گوید این دو تا حرف ما چطور با این روایت سازگار است. این روایت که دارد می‌گوید برای حکم به آن استدلال شده پس معلوم می‌شود خصوص مؤاخذه نیست. دو؛ این روایت در ما استکرها علیه، برای شبهات حکمیه امام استدلال فرموده. این برخلاف حرف شما است که می‌گفتند اگر فعل در تقدیر باشد شبهه موضوعیه می‌شود. این وحدت سیاق می‌گوید همین جور که این جا در شبهات حکمیه استدلال فرموده، وحدت سیاق می‌گوید ما لایعلمون هم در شبهات حکمیه هست.

شیخ تخلص از این اشکال از نظر محتوایی یعنی بتواند جمع بکند می‌فرماید بله این درست است ولی این برای آن ثلاثه است. آن ثلاثه‌ای که در خصوص این روایت است نه همین‌هایی که در آن روایت تسعه هست. توی روایت تسعه نه، آن جا باید طبق همان سیاق معنا کنیم این حکم نمی‌خواهد بگوید، مؤاخذه را باید بگوید. مؤاخذه‌اش را دارد می‌گوید برداشت شده. اما این جا چرا، توی این سه تا می‌گوییم حکم برداشته شده.

سؤال: توی این سه تا که ما می‌توانیم حکم را چیز بکنیم فتأمل شاید همین را بخواهد بگوید. حالا توی این سه تا می‌توانیم حکم را درست بکنیم توی آن جا هم بیاییم حکم را درست بکنیم چه اشکالی دارد. جوابی که شیخ می‌دهد از این که این سه جدای آن حدیث باشد می‌گوییم چطور این جا حکم درست می‌کرد....

جواب: می‌گوید سیاقش به هم می‌خورد دیگه. با مؤاخذه جور در نمی‌آید، چون مؤاخذه بر فعل است، نه مؤاخذه بر حکم باشد. این‌ها حرف‌هایی است که شیخ زده.

سؤال: جواب شیخ باعث نمی‌شود بگویم حفظ سیاق دیگه نیاز نیست حالا اگر جوابش این طوری باشد پس شما حفظ سیاق را دیگه نباید خیلی روی آن تکیه بکنید. ...

جواب: بله دیگه. من این روایت تسعه را که معنا می‌کنم می‌گویم: رفع عن امتی مؤاخذه این‌ه تا. آن روایت را که می‌خواهم معنا کنم می‌گویم رُفَع از امت من حکم این سه تا. آن روایت به این روایت ربطی ندارد. آن وقت توی آن روایت سه تا که رفع ما لایعلمون نبود که محل استدلال ما هست. توی این روایت تسعه هست، روایت تسعه را این جور معنا می‌کنم و می‌گویم مختص به شبهات موضوعیه است. روایت تسعه را می‌گویم حکم شامل می‌شود مخصوص به خودش هست، ربطی به این روایت ندارد. این فرمایش شیخ اعظم است فتأمل هم این است که این خیلی مستبعد است ظاهر این است که این‌ها یکی هستند و سیاق‌شان واحد است.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.